



گنادی زیوگانف کیست

و چگونه حزبی محض را به حزبی در
آستانه کسب کامل قدرت تبدیل کرده است

این مقاله، که از مجله تایم (۲۷ ماه مه ۱۹۹۶) و به قلم جیمز کارنی خبرنگار تایم برداشته شده است، مربوط به پیش از انتخابات ریاست جمهوری در روسیه است.

اوایل دهه ۱۹۹۰، درست هنگامیکه به نظر می‌رسید، کمونیست‌های روسیه در حال از هم پاشیدن‌اند، گنادی زیوگانف به آپارتمانی مشرف به میدان پوشکین مسکو وارد شد. دستانش پر بود از شیرینی‌ها و غذاهایی که همسرش پخته بود. آپارتمان از آن الکساندر پروخانوف (Alexandre Prokhanov) بود، سردبیر روزنامه ملی‌گرایی که مقالات تند و آتشین می‌نوشت. و مناسبت دیدار گردهمایی شگفت سیاستمداران، ژنرال‌ها و روشنفکرانی بود که از چپ‌چپ تا راست راست، از تمام طیف‌های ایدیولوژیک روسیه. گرچه دیدگاه‌های مشترک میهمانان اندک بود، اما همه در یک مسئله اتفاق نظر داشتند: «بوریس یتسین سرزمین مادری را نابود می‌کند.» میهمانان دربارهٔ ادارهٔ آتی کشور گفتگو کردند، دولتی تشکیل دادند و وزارتخانه‌ها را بین خود تقسیم کردند. تصمیم‌گیری دربارهٔ متصدی هروزارتخانه، آسان نبود، اما وقتی خواستند برای بالاترین پست کسی را برگزینند، همه باهم اتفاق نظر داشتند. پروخانوف گفت: «ما زیوگانف را انتخاب می‌کنیم، همیشه او را انتخاب می‌کنیم.»

آنچه چندسال قبل خیالی بیش نبود، اکنون امیدی است نزدیک به واقعیت. گنادی زیوگانف، ۵۱ ساله و رهبر حزب کمونیست فدراسیون روسیه، انتخاب مشترک همه احزاب مخالف بوریس یتسین است. ائتلاف وسیع احزاب مخالف، دربردارنده تمام نیروهای چپ، حزب کمونیست فدراسیون روسیه و نیروهای راست ملی‌گرایی است که

زمانی کمونیسم را تکفیر می‌کردند.

همانطور که موفقیت زیوگائف در کابینه کذایی نشان می‌دهد، خط مشی‌های سیاسی او به شدت انعطاف پذیرند. او در یک زمان، آنقدر سرخ است که کمونیست‌های قدیمی دوستش بدارند و همانقدر سفید که ملی‌گرایان تندرو بپسندند. در اواخر آوریل، هنگامی که زیوگائف به دیدار مردم شهرستان ساسنوی بور (Sosnovy Bor) در غرب سنت پترزبورگ رفته بود، پیرمردی با چشمان نمناک، در حالیکه آرم اتحاد جماهیر شوروی را بر بقیه کت خود نصب کرده بود، با حالتی توأم با احترام گفت: «گنادی زیوگائف یکی از بهترین رهبرانی است که حزب تاکنون به خود دیده است.» در تظاهرات اول ماه مه مسکو، رهبران سازمان‌های ملی‌گرای گوناگون زیوگائف را بخاطر بیان نظرات ضد غربی مورد تحسین و ستایش قرار دادند. در سنت پترزبورگ مردی که خود را عضو یک سازمان سلطنت طلب می‌خواند، حمایت خود را از زیوگائف اعلام کرد. تناقض مضحکی که حتی زیوگائف معمولاً عبوس را نیز به خنده واداشت.

پروخانوف می‌گوید که دوست او «همچون مخمل است بدون لبه‌ای تیز» و به همین دلیل است که می‌تواند آرای گوناگون را به خود جلب کند. پروخانوف ادامه می‌دهد: «از آنجا که زیوگائف بسیار انعطاف پذیر و شکیاست نقش ضربه گیر را ایفا می‌کند. او بین گروه‌های مختلف در رفت و آمد است و نظرات آنان را به هم نزدیک می‌کند. به نظر می‌رسد که گرایش‌های گوناگون سیاسی کشور با هم می‌جنگند، اما در واقع، اندیشه توافق میان آنها، آرام آرام در حال شکل‌گیری و باروری است. آن‌ها به زیوگائف نیاز دارند و زیوگائف به آن‌ها. کلید اتحاد مجدد شوروی در دست اوست. او می‌خواهد کسی باشد که دوباره اتحاد شوروی را برقرار کند. روسیه و زیوگائف یکدیگر را یافته‌اند.»

مردم دهکده کوچک میمرینو (Mymrino) در منطقه (Black Earth) روسیه که زیوگائف در آن متولد شده است، جوان هوشمندی را به خاطر می‌آورند که موهایی ژولیده و بور داشت و مردم او را گنا (Genna) صدا می‌کردند. او رهبری جوانان بریگاردی را به عهده داشت که مسئول جمع‌آوری سیب زمینی در نزدیکی مزرعه اشتراکی «اکتبر سرخ» بودند.

والنتینا آنتیپوا (Valentina Antipova) ۵۷ ساله و همسایه زیوگائف در دوران کودکی می‌گوید: «حتی آن هنگام نیز از نفوذ ویژه‌ای بین بچه‌ها برخوردار بود. هر وقت بین بچه‌ها دعوا می‌شد، او می‌آمد و غایله را خاتمه می‌داد.»

والدین زیوگائف که هرگز به حزب کمونیست نپیوستند، هردو آموزگار بودند. پدرش

آندری، که سرگرمی اش زنبورداری بود، مردی بود با طبعی آرام که در جریان جنگ جهانی دوم در نبردهای نزدیک سواستوپول (Sevastopol) تقریباً پای راست خود را از دست داد و بقیه عمر را به سختی می‌لنگید. روستای میمرنو مثل بسیاری از مناطق روستایی روسیه هنوز فاقد لوله کشی است و جاده‌ای آسفالت‌ه ندارد. گرچه زیوگائف هنگام سخنرانی‌های پرشور خود، سخنی در این باره به میان نمی‌آورد، اما منطقه‌ای که او در آن زاده شده، از بازداشت‌های وسیع و روند اشتراکی کردن اجباری مزارع در دوران استالین به شدت زیان دیده است.

زیوگائف برای گذراندن دوران سربازی، دهکده خود را ترک کرد. پس از آن به مرکز منطقه یعنی اورال (Oryol) رفت تا در انستیتوی آنجا، در رشته ریاضی تحصیل کند. آنجا بود که با ایفای دو مسئولیت، یعنی رهبری اتحادیه دانشجویان و رهبری شاخه منطقه‌ای سازمان جوانان کمونیست (کامسومول)، پای در راه پیشرفت‌های حزبی نهاد.

خانم سوتانا وارونینا (Svetana Voronina) همکلاس قدیمی زیوگائف، او را اینگونه به‌خاطر می‌آورد: «کتاب خوان سیری ناپذیر» «هر کتابی را که در سفر به مسکو می‌خریدم، مطالعه می‌کرد.» یکی از کتاب‌های مورد علاقه زیوگائف کتابی بود تحت عنوان «چگونه کودکان خود را آتئیست پرورش دهیم» اما حالا باتوجه به نیازی که زیوگائف به حمایت ملی‌گرایان دارد و باتوجه به اینکه به نظر ملی‌گرایان، کلیسای ارتدکس با هویت روسیه ارتباط تنگاتنگ دارد، او از این دم می‌زند که دوبار انجیل را مطالعه کرده و ممنوعیت‌های مربوط به مذهب را از برنامه حزب خود حذف کرده است.

زیوگائف مثل هر سیاستمدار خوب دیگر می‌داند چگونه برای خود رأی گرد آورد. زیوگائف مصممانه، از پله‌های ترقی دستگاه منطقه‌ای حزب صعود کرد و به ریاست بخش ایدئولوژیک حزب منصوب شد. در همین حال کمیته مرکزی حزب مخفیانه به او دستور داد تا راهی مسکو شود. در آنجا، زیوگائف را به جای پشت میز نشینی به سراسر اتحاد شوروی فرستادند تا چگونگی کار حزب را مورد بازبینی و کاوش قرار دهد. تجربه‌ای که بنا به گفته زیوگائف به او امکان داد تا مشکلات کشور را لمس کند. در سال ۱۹۹۰ پیوند خود را با حزب کمونیستی که گورباچف در رأس آن قرار داشت، قطع کرد و به همراه دیگر دوستانش به بنیان‌گذاری حزب کمونیست جدید روسیه پرداخت.

در ژانویه ۱۹۹۱، او و ۱۱ تن دیگر نامه سرگشاده‌ای را امضا کردند با عنوان «سخنی با خلق» که درخواستی سوزان بود از مردم، برای حفظ اتحاد جماهیر شوروی از خطر اصلاحات گورباچفی، این نامه که آن را پروخانوف نوشت، در واقع تولد اتحاد

کمونیست‌ها و ملی‌گراهای روسیه است به هر صورت این نامه به انگیزه کودتای شکست خورده تندروهای حزب تبدیل شد که درست یک‌ماه بعد صورت گرفت. گرچه زیوگانف مغرورانه خود را رهبر ایدیولوژیک آن کودتا می‌داند، اما در واقع، در زمان کودتا زیوگانف در مرخصی بود و تا پایان آن نیز به مسکو بازنگشت.

او یکبار دیگر هنگام شورش خونین مخالفین پارلمانی یلتسین، در اکتبر ۱۹۹۳، جانب احتیاط را گرفت. زیوگانف به جای حمایت از تندروهای پارلمان، از هر دو طرف دعوت کرد که از خشونت اجتناب ورزند. موضعگیری او رهبران پارلمان که بعضی از آن‌ها بعدها زندانی شدند را به شدت عصبانی کرد. اما صحت قضاوت زیوگانف به اثبات رسید. در حالیکه، دیگر احزاب مخالف، انتخابات پارلمانی دسامبر ۱۹۹۳ را تحریم کرده بودند، حزب زیوگانف در انتخابات شرکت کرده، آرای خوبی به دست آورد و توانست برای خود مشروعیت سیاسی کسب کند، چیزی که احزاب کنار گود از آن محروم مانده بودند. دو سال بعد قدرت حزب کمونیست فدراسیون روسیه به شدت افزایش یافت و در انتخابات پارلمانی، توانست بیشترین کرسی‌ها را به خود اختصاص دهد. اکنون زیوگانف در موقعیتی قرار گرفته بود که بتواند با یلتسین به مبارزه برخیزد.

نوشته‌ها و آثار فراوان زیوگانف از نثری پرطمطراق برخوردارند. اما همین آثار بیانگر ذهنی است که به شدت تحت تاثیر مبارزه طولانی و چندین قرنی قرار دارد که در روسیه بین طرفداران اصلاحات به شیوه غربی و منزه‌طلبان اسلاو بیگانه هراس وجود داشته است. زیوگانف یکی از معتقدین به روش دوم است. آقای آدریان کارات نیکی (Adrian Karatnycky) رئیس «خانه آزادی» که آثار و کتاب‌های زیوگانف را به دقت مطالعه و در آنها تامل کرده است می‌گوید: «او عمیقاً معتقد است که روسیه، مسئولیت و مأموریت تاریخی دارد تا علیه تباهی غرب مبارزه کند.» او ادامه می‌دهد: «زیوگانف به شدت باور دارد که غرب سقوط خواهد کرد و تمدن جدیدی سر برخواهد آورد و این بار از روسیه، روسیه پیروز، قدرتمند و منزه.»

زیوگانف برای آرام کردن واشنگتن و دیگر پایتخت‌های غربی در قبال پیروزی احتمالی‌اش، موضع ظریفی را اتخاذ کرده است. در آوریل سرگی آیوازیان (Sergei Ayvazyan) مشاور سیاست خارجی روسیه که به انگلیسی صحبت می‌کند، از واشنگتن دیدار کرد. او حامل پیغامی برای مقامات آمریکا بود: «از زیوگانف دیو نسازید.» او با نادیده گرفتن تفاوت بین کمونیسم و سوسیال دموکراسی که به نظر او تنها «بازی با کلمات» است، اصرار می‌ورزید که زیوگانف یک سیاستمدار «واقع‌بین، دمکرات و مترقی است.» او حتی

برای مقامات دولت کلینتون تعریف کرد که یکبار او و زیوگائف در کافه‌ای نشسته و به تبادل نظر درباره حذف کلمه کمونیست از نام حزب پرداختند، اما به نتیجه‌ای دست نیافتند زیرا زیوگائف گفته بود: «کسب آرای رأی‌دهندگان مسن که برای دوران شوروی حسرت می‌خورند، ضروری است.»

در روسیه، امروز، بحث اصلی برسر آنست که زیوگائف چگونه رهبری خواهد بود. حتی در دهکده هم دو نظریه مورد بحث است. در یک روز آفتابی، تعداد انگشت‌شماری از کهنسالان دهکده به منظور پیک‌نیک در گوشه‌ای روی چمن‌ها گرد آمده‌اند. آنتون مارکین (Anton Markin) ۸۱ ساله می‌گوید: «ما زیوگائف را دوست داریم نه به خاطر آنکه به ده ماعلق دارد، بلکه به خاطر این که از میان طبقات فقیر برخاسته است.» اما بوریس لوکویچ (Boris Levkovich) ۶۸ ساله با ابراز نگرانی از خشونت و وحشتی که در دوران شوروی درباره رفقای او اعمال شده ابراز نگرانی می‌کند.

تایم - ۲۷ ماه مه ۱۹۹۶

ترجمه خسرو باقری

آن کشور بزرگ چه شد؟

روستوف (روسیه): الساندر استانلی، روزنامه نگار، پس از بازدید از مجروحان آخرین زد و خورد چچن نوشته است: درصد متری بیمارستان، و نه زیاد دور از مغازه‌هایی که میوه و سبزی‌ها را در یخچال‌ها در معرض دید مشتریان گذارده‌اند، در یک زمین بلااستفاده و در زیر خورشید سوزان اجساد و قطعات بدن صدها سرباز روس که از شهر گروزی تخلیه شده‌اند در کنار هم ریخته شده است. نه کسی به آنها اعتنا می‌کند و نه نگاهیانی وجود دارد. چند سنگ و لگد در میان اجساد از گوشه‌ای به گوشه دیگر می‌روند تا خود را سیر کنند! در این اثنا بانو «ناتالیا زوتینا» ۲۶ ساله وارد صحنه می‌شود و در جستجوی همسر مقتول خود، گروهبان آناتولی به صورت خون‌آلود اجساد خیره می‌شود و سرانجام شوهر خود را که نیمی از صورتش متلاشی شده است تشخیص می‌دهد و در حالی که اشک می‌ریزد صورت او را از لخته‌های خشک شده خون پاک می‌کند و خطاب به من می‌گوید «کشور بزرگ ما چه شد، کجا رفت که حتی قادر نیست اجساد سربازانش را به سردخانه بفرستد. این همه بی‌اعتنایی و عدم توجه از کجا آمده است. این سربازان بودند که هیتلر را شکست دادند و نیم‌قرن تمام غرب در سایه ترس و بیم از آنها از لانه‌اش بیرون نمی‌آمد. شرح این غم خود را به چه کسی بگویم و...».

همشهری ۷۵/۶/۸